

پیوست

با درس‌گیری از اشتباهات،  
راه مان را جانبازانه ادامه دهیم!

# شوونیزم و مسئله ملی

ثور ۱۳۹۷ (می ۲۰۱۸)



سازمان رهایی افغانستان

rehayi@yahoo.com  
a-l-o.maoism.ru

## شونیزم و مسئله ملی

برتری طلبان پشتون و غیرپشتون زیر سایه‌ی فرهنگ طبقات حاکم، به مرض گزافه‌گویی‌های تاریخی عادت داده شده‌اند پروژه‌های به نفع ارتجاع که متأسفانه حتی بر شماری مدعی آزادیخواه بودن هم تسری یافته است. یکی از آنها نازیدن به کشورگشایی‌هاست که از مکتب تا پوهنتون توسط مرتجعان مذکور در گوش‌ها پف شده است: ما تاریخ شکوهمندی پر از فتوحات داشته، هیچگاه مغلوب بیگانگان نشده‌ایم، امپراتوری‌های ما صد برابر افغانستان کنونی وسعت داشته که همه به برکت اطاعت مطلق کلیه اقوام از امیر وقت بوده و حالا هم بر ملت است که مبارزه برای سرنگونی نظام را گناه پنداشته و مطمئن باشند که با اطاعت از دوستان بین‌المللی و قیادیان نستوه جهادی انشالله روزهای بهتری در انتظار خواهد بود! گذشته و حال این وضع تفاوت چندانی نکرده. در گذشته شاهان را دارای حق خدایی و سایه خدا می‌شناختند و اطاعت از آنان را اجابت مشیت الهی، امروز رسانه‌ها عین وظیفه را برای تزریق ایده‌ی بالیدن به گذشته و چشم بستن به فاجعه جاری به عهده دارند. علو‌تا ارتجاع با چسبیدن به ایلغارها می‌خواهد شاهان و سرداران را نیروی محرک تاریخ و توده‌ها را حشرات‌الارض تصویر نماید. با آن که برخی فاتحان خود از خونریزی‌های شان احساس گناه می‌کرده‌اند - گفته می‌شود احمدشاه ابدالی برای توبه به زیارتی در قندهار رفت و همانجا مرد- اما متأسفانه نویسندگان مبارز هم به آگاهی‌رسانی در باره از کشته پشته ساختن‌ها و تاراج و تخریب فاتحان تاریخ ما توجه درخور نکرده‌اند. گویی با این کار کاخ «وقار» ما فرو می‌ریزد. مادامی که زنجیرهای جلادان وابسته به امریکا و ایران و پاکستان بر جسم و جان ما سنگینی کنند، کاخ بنا شده از خون و رنج ملل «مفتوحه» چه سود دارد؟ باید آن را درهم شکست و در عوض کاخ یاد خدمات اجتماعی و هنری و علمی بزرگ‌مردان و بزرگ‌زنان تاریخ ما را بنا نهاد. در عین حال باید مبارزه با آن فریفتگان امپریالیزم را از یاد نبرد که هم‌فکر و هم‌یار با امپریالیست‌ها بر مقاومت‌های آزادیخواهانه‌ی ما چلیپا کشیده و به‌روزی مردم افغانستان را فقط در قیومیت به قدرت‌های امپریالیستی میسر می‌بینند، قدرت‌هایی که عامل اصلی دست و پا زدن بی‌پایان ما در جهنم محرومیت‌های اقتصادی

و سیاسی و اجتماعی می‌باشند. در تقابل با این مدافعان امپریالیزم<sup>۱</sup> (از آن جمله میشل فوکو که معتقد بود «جهان سوم جاییست که مردمش به فکر آمدن و نه آوردن یک روز خوب هستند») و برنامه‌های بی‌رحمانه و مخارج پنهانی امپریالیزم امریکا، داکتر مایکل پراتتی در کتاب «علیه امپراتوری» می‌نویسد: «تجاوز به جهان سوم با این تیوری‌های امپریالیستی توجیه شده است که مردم آن کشورها تن‌آسا بوده و مثل مردم مناطق معتدل سخت‌کوش نیستند. اما این درست نیست. مردم مناطق گرم خیلی قبل از آن که اروپا از قرون وسطی بیرون آید، صاحب تمدن‌های با شکوهی بودند و امروز آنان ساعت‌های طولانی در مقابل درآمد ناچیز به شدت کار می‌کنند.» او همچنین می‌نویسد که اروپای استعماری «در گستره‌هایی چون نابرابری اجتماعی، فقر، بدرفتاری با زنان و کودکان، قحطی‌های پیهم، بردگی، فحشا، راهزنی دریایی، قتل عام‌های دینی و شکنجه‌های انکزیسیونی "جلو" بوده‌اند.»

۱- مشاطه‌گران وطنی ما در دفاع از امپریالیزم از این گونه اظهارات امپریالیست‌پسند دارند:

یاسین رسولی: «با تغییر اوضاع و احوال بین‌المللی مفاهیم هم تغییر می‌کنند و حتی یک مفهوم علمی نیز اعتبار دائمی ندارد. در قرن ۱۹ و نیمه اول قرن ۲۰ استقلال‌طلبی ایدئولوژی مقاومت و مبارزه بود، اما به نظر می‌رسد استقلال دیگر مفهومی بی‌مصدق در سیاست گشته که تاریخ مصرف آن گذشته است.» (بی.بی.سی فارسی، ۱۸ اگست ۲۰۱۲)

داوود سلطانزوی: «(نباید) با تعریفات احساساتی قرون ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ جهان امروز را بررسی کنیم. جهان وابسته به همدیگر شده... ما بی‌طرف مانده نمی‌توانیم که پاکستان و ایران ما را مملکت مضمحل بگویند... ما باید متحدین داشته باشیم که ثبات سیاسی، اقتصادی و نظامی پیدا کنیم.» («راديو آزادی» برنامه «در امواج آزادی»، ۹ سرطان ۱۳۹۰)

شکریه بارکزی: «حضور نیروهای امریکایی در افغانستان نه تنها یک حضور نظامی است بلکه در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، انکشافی، سیاسی و دیپلماتیک تاثیر خاص و به‌سزای خودش را داشته و افغانستان نباید از محراق توجه جامعه جهانی کنار زده شود.» («راديو آزادی»، ۷ جوزای ۱۳۹۳)

نوشین ارباب‌زاده: «اصلا افغان‌ها هیچ امپراتوری‌ای را شکست نداده‌اند چون امپراتوری‌های بریتانیا و شوروی قبلا ضعیف شده و مسیر فروپاشی را می‌پیمودند اما افغان‌ها پشت افسانه استقلال را رها نکرده و برعکس تشجیع شدند تا با گورستان امپراتوری‌ها دانستن کشورشان مباحثات کنند.» (روزنامه «گاردین»، ۱۷ اپریل ۲۰۱۱)

تبختر میان‌تهی، منحصر به قومپرست‌های افغانستان نیست. شوونیست‌های یونان، سرزمین خویش را مهد تمدن بشری و جوامع شرقی را وحشی و بربر و بیگانه با تمدن می‌خوانند؛ پان‌تورکیست‌ها منشا تمدن غرب را ترکی، سرزمین‌های متعددی در آسیای‌میانه و قسمتی از چین را جزء ترکیه می‌دانند؛ پان‌ایرانیست‌ها از زمان رضا شاه تا امروز خود را «نژاد برتر آریایی» دانسته و مانند عمال فرهنگی جنایتکاران جهادی افغانستان که مردم پاکستان را «دال‌خور» می‌نامند (معلوم نیست عیب خوردن دال چیست؟ به حد اعلا پست بودن این تف سر بالا آنجاست که در مناطقی، مردم ما به خاطر نمردن از گرسنگی فرزندان شان را می‌فروشند!) عرب‌ها را با «سوسمارخور و صحراگرد» گفتن تحقیر می‌نمایند؛ با شعار «زبان واحد، ملت واحد» و زیر نام «حفظ تمامیت» و «وحدت ملی» موجودیت ملیت‌ها و زبان‌های غیرفارس را نفی و به استثنای مشت‌ی شاعران و نویسندگان واواکی‌شده، هموطنان دربدر ما را «افغانی پدرسوخته» گفته تحت هزار و یک مزیقه، شکنجه، زندان، اعدام و فرستادن به میدان‌های جنگ‌های شان قرار می‌دهند؛ رفتار جمهوری اسلامی ایران چنان فاشیستی است که حتی شیعه‌مذهبیان ما هم به آن به مثابه جمهوری‌ای آدمکش و ضد افغان می‌نگرند؛ شوونیزم هندویی نیز که نصب‌العین ضددموکراتیک «زبان واحد، ملت واحد» را ضامن استقلال، هویت و حاکمیت هند دیده با سعی در تحمیل زبان هندی بر یک میلیارد و دو صد میلیون جمعیت کثیرالمله کشور، اعمال تبعیض و عداوت خونبار با پاکستان و مسلمانان هند، «بزرگ‌ترین دموکراسی دنیا» را به سمبل بزرگ‌ترین فقر و بی‌عدالتی دنیا بدل نموده است؛ و...

به هر حال چنانچه مباحثات به «فاتحان» راه مردم ما را به سوی آزادی و بهروزی هموار نکرده، شوونیزم ترکی و یونانی و هندی و ایرانی و... هم گرهی از بدبختی‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کشورهای مربوط را نگشوده است. چنگیز که امپراتوری‌ای تا اروپا داشت از دیاری برخاست که اکنون غیر از مجسمه ۱۳۱ فتی او در اولن‌باتور که با اعانه یک میلیونر اعمار شده، صاحب نشانی از «جاه و حشمت» اش نیست؛ دولت ازبکستان که مجسمه بزرگی یکی از خون‌آشام‌ترین جهان‌گشایان (تیمور لنگ) را جانشین مجسمه لنین کرد، نمی‌تواند وابستگی به امریکا را پوشانیده و برایش غرور بخرد؛ یونان اینک به صورت یک کشور جهان‌سومی در آمده است، و مردم در ایران زیر بربریزم بنیادگرایی با فقر و فحشا و اعتیاد بی‌سابقه دست به گریبان اند. تنها به رستن از یوغ امپریالیزم و تامین دموکراسی و عدالت اجتماعی می‌توان مباحثات نمود.

از عوامل کمبود مردم ما در برنخاستن علیه دشمنان داخلی از قدیم تا دوران نادر، ظاهر، داوود و میهن‌فروشان بنیادگرا، غیر از دیدن تحقیر و توهین روان‌فرسا و غرورشکنانه‌ی جهادی و طالبی، و فعال

نبودن نیرویی انقلابی، اطاعت بی‌چون و چرا از حکام، شیفتگی نسبت به حکایات «فتوحات» و اغماض ستمگری‌ها و هرزگی‌های سلاطین می‌باشد. باید این افسون و اسارت را کنار گذاشته و از تفاخر خودفریبانه به صفحاتی از تاریخ افغانستان به بهای تحقیر ملل دیگر و غلتیدن به ناسیونالیزمی کاذب، یکبار و برای همیشه رهید. در این حیطة هم روشنگری چپ هیچ بوده است.

باید این آگاهی برده می‌شد که سیر تاریخ در کلیه کشورها ناموزون، پر فراز و نشیب، با پیشرفت و پسرفت و با نور و ظلمت توأم است؛ قدمت تاریخی هر قدر هم فخیم، هرگز به داد ما نرسیده و راه خروج از بن‌بست کنونی را نشان نخواهند داد و بدانیم که از عمر پیشرفته‌ترین کشور دنیا - امریکا - صرف پنج قرن سپری می‌شود؛ فقط به سهم تاریخ دیرین ما در تمدن بشری، چهره‌های بزرگان هنری و علمی و ایستادگی در برابر متجاوزان می‌توان بالید و نه مقدار خون‌هایی که جهان‌گشایان ریخته‌اند؛ جای نام کوه هندوکش را که خصومت خونبار دینی را تداعی می‌کند باید نامی با بار اندیشه‌ای انسانی و احترام به هر آیین و اعتقاد بگیرد که اولاً ساختن کله‌منارها، غارت‌ها و غنیمت و کنیز گرفتن‌های ملل دیگر مایه سربلندی نیست و باید محکوم شوند و ثانیاً از آن‌ها چه چیزی عاید جامعه گردیده است؟ واقعیات بهتر از هر استدلالی لاف‌بین‌های تاریخی را باطل و یأوه اثبات می‌کنند. ما در بیش از ۲۰ سال اخیر تحت یوغ ضدانسانی‌ترین نیروهای قرون وسطایی به سر برده‌ایم که دست‌درازی به عصمت مادران و خواهران و همسران ما تفریح روزمره‌شان بوده، واواکی‌هایی مثل اسماعیل دختران شریف ما را برای معاینه باکره‌گی از خیابان‌ها می‌ربایند؛ طالبان رهگذران ماتمدار را به شلاق می‌بستند که درد تحقیرش از رذالت اسماعیل کمتر جانکاه نبوده؛ افغانستان در تسخیر بیش از ۴۰ کشور جهان است؛ هندوستانی که جزء امپراتوری غزنوی و احمدشاه درانی بود، حالا حافظ ارگ‌نشینان پوشالی است؛ شاه ایران زمانی تاج و تخت‌اش را به محمود افغان پیشکش می‌کرد یا وقتی قاجاریان به روسیه و انگلیس تسلیم می‌شدند، امپراتوری «بی‌غروب» در افغانستان، متحمل غروبی خفت‌بار می‌شد، اما امروز ملایان ایران با بوجی‌های دالر، رییس‌جمهور و مگس‌های اطرافش را می‌خرند، و بریتانیا در کنار امریکا مقدرات اقتصادی و سیاسی کشور را در دست دارد. در شرایط جهنمی‌ای که گرفتاریم، هر روز افیون «فتوحات تاریخی» را زدن، اراده‌ی ما را در مبارزه برای استقلال، دموکراسی و برانداختن پوشالیان مولود «سیا»، سست می‌کند. دشمن هم می‌خواهد غریق خمار گذشته‌ها باشیم و غافل از علاج بیداد کنونی. حامد کرزی با وقوف به همین روحیه خودفریبانه‌ی دردآور توده‌هاست که در حالی که هست و نیست‌اش به یک امپلق امریکا بسته بود و است، با رذالت خاص یک گدی‌گک «سیا»، کودکانه می‌لافتد: «امریکا پسه‌دار است، زورآور است و... ولی ما شیر هستیم شیر!» و بین جماعت چند هزاری که الله‌اکبر گویان برایش کف می‌زدند، کسی پیدا نشد به او بگوید که شیر صاحب کمی شرم کن، تو را «سیا» آورد و محافظ زن و اولادت هم امریکا است!

دوران «فراز» جهان‌گشایی‌های امیران عیاش را گاو خورده؛ ما در انتهای قهقرا ایستاده‌ایم. دنیا را نمی‌توان با رجزخوانی فریب داد. جهانیان می‌پرسند اگر مردم افغانستان عشقی ملکوتی و والاتر از دیگران به آزادی دارند چرا حضور نیروهای امپریالیستی، جهادی، طالبی و تروریست‌های عرب و آسیای میانه را در خاک خود تحمل می‌کنند؟ البته علاوه بر تخته‌سنگ امپریالیزم و استبدادهای مخوف بر سینه‌ی مردم ما، انقلاب برای آزادی و عدالت اجتماعی غیر از عامل عینی به عامل ذهنی - تشکیلات - نیاز دارد. ولی تا هنگامی که نشئه‌ی میخکوب ماندن به گذشته از بین نرفته، جای جنون قومی را همبستگی ملی و طبقاتی بر ضد امپریالیزم و ایادی و جای ناسیونالیزم کور و ارتجاعی را احترام و پیوند به همه جنبش‌های مترقی نگرفته، از تشکیلات نامبرده کاری ساخته نخواهد بود. مبارزه و ناسیونالیزم مترقی (وطندوستی، برابری‌طلبی، حمایت از هر آن چه به مردم تعلق دارد و شوریدن علیه برتری‌جویی دولت خودی) است که به توده‌ها اعتماد به خود و قدرت می‌بخشد. از گذشته باید صلا‌ی آزادیخواهی و ستم‌ستیزی سرداران پیشگام از میر مسجدی خان کوهدامنی، سکندر خان و امین‌الله خان لوگری، عبدالله خان اچکزی، سردار ایوب خان و ملالی گرفته تا سرور جویا و عبدالخالق و عظیم منشی‌زاده و سید کمال و... در قلب و گوش مردم ما در شکستن زولانه‌ی امپریالیزم و بنیادگرایان طنین اندازد. توده‌های ستمکش هند که قتل‌عام‌ها و تاراج‌های پیهم غزنوی و ابدالی و... را در حافظه دارند، جا دارد از شراره‌ی نبرد مسلحانه به رهبری مارکسیست‌های انقلابی در مناطقی از هند احساس دلگرمی و غرور کنند.

چشم غرور مردم ما هم به آن روز فرخنده‌ای روشن شدن نیست که جنایت‌سالاران و میهنفروشان در محاصره‌ی آتش خشم توده‌ها سراسیمه‌ی قوله‌ی مرگ سر دهند.